

عناصر مشروعیت‌یابی در نظام‌های سیاسی

ابراهیم متقی^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فرهاد کرامت

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

(تاریخ دریافت: ۱۹/۱۲/۲۱ - تاریخ تصویب: ۹۰/۳/۲۸)

چکیده

مشروعیت یکی از مسائلی است که حکومت‌ها حکمرانی و اعمال قدرت خود را با آن توجیه می‌کنند. لذا هر حکومتی که دچار عدم مشروعیت شود مانند گذشته نمی‌تواند قدرت خود را اعمال کند، بلکه به زور خام برای حکمرانی متوسل می‌شود. در این نوشته، نگارندگان به این بحث پرداخته‌اند که چگونه دولت‌ها برای خود مشروعیت‌سازی می‌کنند تا به قدرت خود دوام بخشند. در این مقاله بر عوامل مشروعیت‌بخش قدرت، شامل حقانیت، مقبولیت، قانونمندی و کارآمدی، تأکید شده است.

واژگان کلیدی

حقانیت، قانونمندی، کارآمدی، مشروع‌سازی، مشروعیت، مقبولیت

۱. مقدمه

بحث مشروعیت حکومت و مبانی آن از دیرباز توجه فلاسفه، اندیشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان را به خود معطوف داشته و به عنوان یکی از اساسی‌ترین مباحث فلسفه و جامعه‌شناسی همواره در کانون پژوهش‌ها قرار گرفته است. محور پژوهش‌ها بیشتر بر این پایه بوده است که نشان دهد حاکم بر چه مبنایی حق حکومت و اعمال قدرت سیاسی را پیدا می‌کند و مردم با چه مجوزی این حق را می‌پذیرند. به عبارتی، پژوهشگران در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها بوده‌اند که چرا باید اطاعت کنیم؛ چرا در یک جامعه برخی فرمانروا هستند و عده‌ای به عنوان فرمانبردار، ملزم به اطاعت از طبقه فرمانروا هستند؛ اساساً حاکمان از کدامین منبع و منشأ چنین حقی را برداشت کرده‌اند و حق حکومت را از کجا به دست آورده‌اند؟ این‌ها از جمله پرسش‌های اساسی در طول تاریخ تفکر سیاسی بوده است.

در تعاریف مشروعیت، اختلاف زیادی وجود دارد. برخی پذیرش مردمی را ملاک اصلی می‌دانند و برخی دیگر ملاک‌های عینی‌تری همچون شایستگی نظام را مهم می‌شناسند که رهیافت‌های گوناگونی از آن داشته‌اند. شاید ارائه تعریف واحدی از مسئله مشروعیت که همه آن را پذیرفته باشند، مقدور نباشد. با همه این‌ها، گفتنی است که ما بیشتر در پی رهیافت جامعه‌شناسانه بر عناصر مشروعیت هستیم و همان‌طور که می‌دانیم از نگاه جامعه‌شناختی، مشروعیت امری ذاتاً نسبی است (لیست، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵). برای همین مفهوم مشروعیت همچنان یک مفهوم بسیار پیچیده باقی مانده و کار در این زمینه را با اختلاف نظر همراه کرده (Robin, vol99, No4) و صرفاً به یک یا دو بعد آن توجه شده است. صدرا در کتاب مشروعیت سیاسی در همین خصوص، نگاه تقلیل‌گرایانی را که فقط یکی از منابع مشروعیت را مساوی مشروعیت می‌گیرند «پنداره تک‌پایگی» (صدرا، ۱۳۸۷، ص ۴۲) دانسته و معتقد است که مشروعیت یک مفهوم چندبعدی می‌باشد. ما در این نوشته سعی خواهیم کرد که منابع و پایه‌های متعدد مشروعیت را بررسی کنیم.

در حقیقت مشروعیت خود جزئی از یک شبکه مفهومی هم‌بسته و به هم تافته قلمداد می‌شود که بدون لحاظ پیوست‌ها و گسست‌هایش با مفاهیم و مؤلفه‌های سازنده این شبکه، نمی‌توان به حصول درک مناسب و معتبری درباره آن امیدوار بود. کلید درک مفهوم مشروعیت در شناسایی خصلت چند بعدی آن است که برای درک درست آن نباید دچار تقلیل‌گرایی شد و باید به تمام ابعاد آن توجه کرد و هرگونه تقلیل‌گرایی در این زمینه سبب قربانی شدن حق مطلب می‌شود و لذا حکومت‌ها را دچار گمراهی کرده، به مرور زمان نظام سیاسی در بازتولید و تقویت مبانی مشروعیت خود دچار مشکل شده، مشروعیتش به نابودی می‌گراید. در همین خصوص، نگارندگان این مقاله براین باورند، مشروعیت به عنوان یک مفهوم چند ضلعی مطرح

می‌شود که همه اضلاع آن بر یکدیگر تاثیر گذاشته، باعث تقویت و تضعیف یکدیگر می‌شوند؛ لذا برای فهم مطلب باید نگاهی فراتر به موضوع مطرح شده داشته باشیم.

۲. حقانیت و مشروعیت

قدرت برای اینکه توجیه شود، بایستی از یک منبع معتبر اقتدار سرچشمه بگیرد که این منبع بر پایه و اساس متافیزیکی جامعه استوار می‌باشد؛ یعنی به ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه برمی‌گردد. لذا قدرت را باید بتوان بر حسب باورهای مشترک تابعان و صاحبان قدرت توجیه کرد. منبع معتبر اقتدار پیش‌بینی‌کننده این مسئله است که آنان که به قدرت می‌رسند آیا شرایط لازم برای اعمال قدرت را دارند. این منبع معتبر با توجه به جوامع مختلف متفاوت می‌باشد. این منبع اقتدار می‌تواند در سنت، فرمان الهی، آموزه علمی، اراده مردمی و هر چیز دیگری باشد. این منبع است که به قوانین و نظام قانونی جامعه اعتبار می‌بخشد؛ بنابراین با شناسایی منبع نهایی اقتدار و پایه معتبر تصدیق‌شده در درون یک جامعه، می‌توان به اصل مشروع نظام قدرت سیاسی آن جامعه پی برد. اگر منبع نهایی اقتدار در سنت قرار داشته باشد، در این صورت ریش‌سفیدان یا کسانی که خانواده‌هایشان دسترسی ویژه به خرد سستی داشته‌اند، حق داوری و تصمیم‌گیری را خواهند داشت. اگر منبع نهایی اقتدار در فرمان الهی باشد در این صورت رهبران روحانی یا دارندگان شرایط در قانون مذهبی حق تصمیم‌گیری خواهند داشت. اگر آن منبع در علم قرار داشته باشد، در این صورت کسانی که به اصول علمی دسترسی دارند، از این حق برخوردار خواهند بود. این منبع باید پیش‌بینی کند که چه کسانی شرایط لازم برای به‌قدرت رسیدن و اعمال قدرت را دارند (بیتنام، ۱۳۸۲، ص ۳۳). اما نباید فراموش کرد که نظام ترجیحات یک ملت، امر ثابتی نیست و در پی تغییر گرایش‌های جامعه منبع اقتدارآمیز قدرت نیز دچار تغییر می‌شود و متناسب با آن، برخی گروه‌ها حقانیت دیرین خود را از دست می‌دهند و برخی دیگر حقانیت می‌یابند. به بیان بهتر، زمانی که اعتبار باورها و ارزش‌ها از بین برود، منبع اقتدارآمیز بر روی باورها و ارزش‌های جدید بنا خواهد شد. در هر حال، آنچه در خصوص اصل بنیادین اقتدار شایان توجه می‌باشد آن است که بعضی از مردم شایسته تصمیم‌گیری عمومی به نیابت از دیگران هستند، زیرا موفق به کسب پاره‌ای معلومات خاص درباره‌ی خیر عمومی شده‌اند؛ در حالی که دیگران فاقد آن‌اند. البته در هیچ جامعه‌ای توافق صد در صدی در این خصوص وجود ندارد؛ باوجوداین، بدون حداقلی از باورهای لازم که مشترک بین فرادست و فرودست و در واقع مشترک در میان خود فرودستان باشد، منبع معتبر اقتدار شکل نمی‌گیرد. از همین جاست که هر اندازه ارزش‌های مورد توجه نظام با ارزش‌های پذیرفته‌شده مردم منطبق باشد، مشروعیت نیز به همان میزان خواهد بود. براین اساس، امکان ندارد که نظامی با

ارزش‌های مردم مغایرت داشته باشد و در جهت مخالف آن عمل کند، ولی مورد علاقه و پذیرش مردم باشد و از سوی آن‌ها مثبت ارزیابی شود (رفیع‌پور، ۱۳۷۶، ص ۴۵۶). در زمانی که ارزش‌ها و باورهای حکمرانان و مردم آن جامعه همخوانی نداشته باشد، هیچ پایه و مبنایی در اختیار نیست تا به کمک آن بتوان برای توجیه‌سازی‌هایی که در خصوص قواعد قدرت صورت می‌گیرد، خریداری پیدا کرد (همانجا). برای همین حکومت‌ها تلاش می‌کنند تا ارزش‌هایی که به حاکمان حق حکمرانی می‌دهد، تداوم یابد و از راه جامعه‌پذیر شدن افراد، ارزش‌ها منتقل شده در نسل‌های بعدی نیز نهادینه شود. جامعه‌پذیری سیاسی، موجب انتقال و دگرگونی فرهنگ سیاسی به ملتی می‌شود و این راهی است برای انتقال اندیشه‌ها و باورهای سیاسی یک نسل به نسل بعد که به آن فرایند انتقال فرهنگ نیز اطلاق می‌گردد (آلموند، ۱۳۷۶، ص ۵۹). از دست رفتن اعتبار منبع اقتدارآمیز از طریق کم‌رنگ شدن یا تغییر باورها و ارزش‌هایی رخ می‌دهد که از آن منبع حمایت و پشتیبانی می‌کنند. لذا حکومتی که در جامعه‌پذیری مردم خود موفق نباشد و نتواند ارزش‌ها و باورهای بنیادین را به جامعه القا کند، دچار معضلاتی می‌شود. به نوعی هرگونه تحول در باورها می‌تواند به تحول در مشروعیت بینجامد (فوزی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۶).

می‌دانیم که در هر جامعه‌ای به نسبت جامعه دیگر ارزش‌های متفاوتی وجود دارد. در واقع هر جامعه معینی به فراخور ماهیت عناصر تشکیل‌دهنده خود، از «نظام ارزشی» خاصی برخوردار است (رضائیان، ۱۳۸۵، ص ۹) و از طرفی در هیچ جامعه‌ای، یکنواختی و یکپارچگی کاملی از اعتقادات وجود ندارد؛ لذا می‌تواند دارای منبع اقتدار و ارزش‌های متفاوتی باشد. برای نمونه در یک جامعه ارزش‌های لیبرالیستی مسلط است و در جامعه‌ای دیگر ارزش‌های دینی. لذا ارزش‌ها در ایجاد بعدی از مشروعیت مؤثرند و نمی‌توان نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا بود.

البته تمام مفهوم مشروعیت به حقانیت قابل تقلیل نیست و در ضمن نگاه تقلیل‌گرایی که از عناصر و مبانی دیگر مشروعیت غافل باشد و حقانیت را با مشروعیت مساوی قلمداد کند (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۵۳-۵۲) و به عناصر دیگر مشروعیت وقعی ن‌نهد، می‌تواند مدیران یک نظام را دچار گمراهی کند تا از دیگر عناصر مشروعیت غفلت ورزند؛ این مسئله به مرور زمان سیستم سیاسی را به معضل عدم مشروعیت یا تضعیف مشروعیت دچار می‌سازد.

یکی از مبانی و عناصر مهم مشروعیت در نظام‌های سیاسی بحث حقانیت است که برآمده از ارزش‌های یک جامعه می‌باشد. به عبارت دیگر، حق حکومت با چه کسی است و آن حکومت و حاکم و حتی قوانین آن از چه منشائی باید پیروی کنند؟ در اینجا لازم است دوباره یادآوری کنیم که اگر برای باور مشروعیت هیچ پایه و اساسی وجود نداشته باشد، یا به دلیل تغییر و تحولات در باورها و ارزش‌های یک جامعه، میان باورها و ارزش‌های فرادستان و فرودستان شکاف ایجاد شود، این عنصر از مشروعیت دچار چالش و خدشه خواهد شد. برای

مثال، حکومت بر اساس ارث و وراثت به دلیل تغییر در باورها و ارزش‌های جامعه برتری خود را از دست بدهد و معیار دیگری جایگزین آن شود. البته گفتنی است که در بسیاری از دولت‌های ماقبل مدرن، میان باورهای اکثریت عظیمی از مردم تفاوت چندانی به چشم نمی‌خورد، لذا حکمرانان در این زمینه مشکلی نداشته‌اند؛ ولی در دوران جدید هماهنگی گذشته دچار ضعف شده، دولت‌ها از تمام ابزار خود استفاده می‌کنند تا ارزش‌های یکسانی در جامعه شکل بگیرد.

۳. مقبولیت و مشروعیت

با همه این مسائل، همان‌طور که می‌توان حدس زد، عنصر حقانیت به‌تنهایی نمی‌تواند مشروعیت^۱ سیاسی لازم را برای نظام سیاسی و قوانین آن تعیین کند؛ یعنی عنصر حقانیت به‌تنهایی به تشکیل حکومت نمی‌انجامد و از همین جاست که تا اطاعتی صورت نپذیرد و رابطه قدرت شکل نگیرد و حکومتی تأسیس نشود، سخن گفتن از مشروعیت، سالبه به انتفای موضوع است (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۲۴). برای همین است که در طول تاریخ، امامان شیعی که بدون هیچ بحثی حقانیت از آن آنان بوده و عنصر حقانیت را از خدا دریافت کرده بودند، در به فعلیت رساندن حکومت خود موفق نبوده‌اند. از همین بُعد، صرفاً تحقق حکومت با داشتن حقانیت ممکن نیست، بلکه باید عناصر دیگری هم به آن افزوده شود. به بیان دیگر، حقانیت در مردم‌سالاری دینی شرط لازم است، ولی در مشروعیت داشتن شرط کافی به‌نظر نمی‌رسد. البته ما منکر آن نیستیم که این عنصر شرط لازم و کافی برای حکومت‌های تئوکراسی (برای مطالعه بیشتر ر.ک. صدرا، ۱۳۸۷، ص ۴۲-۴۵) می‌تواند باشد. لذا تا عنصر مقبولیت به حقانیت مضاعف نشود، حکومت تشکیل نمی‌گردد و در پی آن صحبت از مشروعیت سیاسی حکومت قابل اتکا نیست؛ هرچند ممکن است حکومت‌های مبتنی بر زور و استیلا وجود داشته باشند. از آنجا که حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداوند است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته، و اگر بپذیریم که دین برای نجات بشر آمده و هدف آن تکامل انسان است، به‌حدی که به استناد قرآن، همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در تسخیر او و وسیله تکامل اوست و به فرشتگان امر شده بر او سجده کنند و از روح خدا در او دمیده شده و اشرف مخلوقات است و کرامت و استعداد خلیفه‌الله شدن را دارد (بقره، ۳۰-۳۴، اسری ۷۰، ابراهیم، ۳۲-۳۳، حجر، ۲۹-۳۰، و سجده ۹)، بحث مقبولیت در همین خصوص مطرح و حکومت با هر فلسفه سیاسی و هر اندیشه‌ای که باشد زمانی خواهد توانست به اداره صحیح کشور بپردازد که مورد قبول و مقبولیت مردم واقع شود. یعنی حقانیت برای این که حاکمیت را در اختیار بگیرد، باید

1. Legitimacy.

اکثریت آن را به رسمیت بشناسند؛ به طوری که بدون رضایت مردم حتی با برخورداری از اقتدار لازم و امکان جایگزینی، تشکیل حکومت و اعمال حاکمیت مشروعیت ندارد.

به این ترتیب، روشن است که حاکمیت مردمی در حکومت دارای اهمیت است و تا حقانیت از طریق مردم به رسمیت شناخته نشود، حکومت به فعلیت نمی‌رسد. بنابراین، حکومت‌ها در هیچ شرایطی به طور تحمیلی شکل نگرفته، و بر خواست و اراده مردم استوار است. پس عنصر دیگری که در خصوص مشروعیت می‌توان مطرح کرد، مقبولیت است.

اندیشمندان غربی در تعریف خود از مشروعیت، بیشتر به همین مؤلفه (مقبولیت) اشاره می‌کنند و آن را مترادف مشروعیت می‌پندارند. لذا تعریف مشروعیت در نزد اکثر نویسندگان معاصر غربی بر پایه مقبولیت استوار است. اینان معتقدند که حکومت‌ها قدرت عادلانه خود را از رضایت فرمانبران به دست می‌آورند و تنها منبع مشروعیت همین رضایت مردم است. به بیان بهتر، مردم یگانه منبع مشروعیت حکومت، خواست آن‌ها تنها معیار تعیین‌کننده، و رضایت آنان هدف و آرمان منحصر به فرد حاکمان است. کنفوسیوس، فیلسوف بزرگ و معروف چینی، درباره اهمیت این مسئله می‌گوید: «هر حکومت صالح باید دارای سه هدف اساسی باشد، تدارکات شایسته، ارتش نیرومند و جلب اعتماد مردم. اگر لازم باشد یکی از این سه فدا شود، آسان‌تر از همه ارتش را می‌توان رها کرد، سپس تدارک خواربار را، مرگ همواره روزی آدمی است. اعتماد خلق هرگز، اگر خلق بی‌اعتماد شود، حکومت به آن محال است» (یاسپرس، ۱۳۶۳، ص ۲۹-۳۰) بنابراین وی بر این باور بود که مردم منبع واقعی و شایسته قدرت حاکمه سیاسی هستند، چون هر حکومتی که اعتماد مردم را از کف بدهد، دیر یا زود ساقط خواهد شد (سباین، ۱۳۶۲، ص ۱۴۵).

البته همان‌طور که می‌دانیم، اصل حاکمیت مردم امروزه از اصول پذیرفته شده جهانی است. اصل ۲۱ منشور بیان می‌دارد که «اراده و خواست مردم باید پایه و اساس اقتدار حکومت باشد» و بیشتر قوانین اساسی کشورها از این اصل نام برده‌اند که حاکمیت دولت برخاسته از خواست مردم است. در دنیای معاصر، برای یک نظام سیاسی، دستیابی به مشروعیت، بدون تصدیق و اذعان به این اصل حقیقتاً غیرممکن است. در تمام نظام‌های معاصر، مشروعیت نظام سیاسی فقط به اندازه قابلیت دوام اعتقادات تک‌تک آن‌ها که تکمیل‌کننده یا محدودکننده عقیده مربوط به حاکمیت مردمی در میان کل جمعیت است تأمین می‌شود. به هر حال، شایسته است توجه داشته باشیم که یکی از نتایج عمومیت و جهان‌شمولی اصل حاکمیت مردمی در دنیای معاصر آن است که رضایت باید مردمی باشد؛ حتی در زمانی که قوانین مربوط به مقام و منصب مبتنی بر یک منبع اقتدار غیردموکراتیک باشد، در نهایت این ابراز رضایت است که مهر تأیید به سلطه می‌زند. این سطح متضمن ابراز رضایت آشکار و صریح فرودستان نسبت به رابطه قدرت

معینی است که آن‌ها در آن درگیر هستند. این رضایت، از طریق اقداماتی که دال بر رضایت است، ابراز می‌گردد. اهمیت اعمالی همچون سوگند وفاداری یا شرکت در انتخابات آن است که به مشروعیت کمک می‌کند. این کمک به دو طریق انجام می‌شود. نخست اینکه اعمال آشکارکننده رضایت، صرف نظر از انگیزه فرد عامل، یک تعهد هنجاری یا یک نیروی مقیدکننده ذهنی در نزد آنان که سرگرم این اعمال‌اند، ایجاد خواهد نمود. دوم، چنین اقداماتی از یک نیرو و نفوذ نمادین یا اعلامی آشکار و علنی برخوردارند، زیرا که دلالت بر تأیید و تصدیق صریح موضع قدرتمندان از سوی تابعان دارد و قدرتمندان را قادر می‌سازد تا از این فرصت برای به تأیید رساندن مشروعیت در نزد طرف‌های سومی که درگیر در این رابطه نیستند یا آنان که در ابراز و اظهار رضایت هیچ سهم و نقشی نداشته‌اند، استفاده کنند.

اگر ابراز رضایت عمومی به مشروعیت صاحبان قدرت کمک می‌کند، به همان ترتیب هم کناره‌گیری یا خودداری از اظهار رضایت، سبب افول و کاهش مشروعیت خواهد شد. برخی اقدامات از همکاری نکردن و مقاومت منفی گرفته تا سرپیچی آشکار و مخالفت ستیزه‌جویانه از جانب کسانی که شرایط لازم برای ابراز رضایت را دارند، سبب زوال مشروعیت به میزان متفاوت خواهد شد. در این سطح، معادل منفی مشروعیت را می‌توان مشروعیت‌زدایی نامید. با این حال، مهم‌ترین مرحله در مبحث مشروعیت به همین پایه برمی‌گردد که در آن مقبولیت الگوی نظام سیاسی موجود و قوانین و قواعد دستیابی به قدرت در آن به شدت از سوی مردم و نیروهای عمده اجتماعی - سیاسی زیر سؤال رفته باشد و در عین حال، یک الگوی جدید از نظام سیاسی و قوانین و قواعد دستیابی به قدرت از سوی نیروهای عمده اجتماعی - سیاسی مخالف طراحی گردیده، این الگو و آلترناتیو جدید بتواند در میان مردم آن جامعه مقبولیت یابد و ترویج گردد.

۴. قانونمندی و مشروعیت

از اولویت‌های زندگی سیاسی و مدنی، احترام به قوانین و پایبندی به اصول و قواعد مقرر است (آندریس، ۱۳۵۱، ص ۲۱۳). قوانین جزء اساسی زندگی اجتماعی‌اند. تنها به واسطه وجود آن‌هاست که ما قادر به پیش‌بینی رفتار دیگران و وارد کردن هرگونه انتظار پایدار به درون زندگی‌مان هستیم.

از ماهیت قوانین اجتماعی برداشت می‌شود که هرگونه نظم اجتماعی تابع قانون است و اعمال و اکتساب قدرت نمی‌تواند از انتظارات و استحقاقات هنجاری جدا باشد، زیرا در رجوع به آن‌ها دستیابی به قدرت نیز توجیه می‌شود (بیتهام، ۱۳۸۲، ص ۹۲).

پس مؤلفه و عنصر دیگر مشروعیت قانونمندی است که ریشه در حقانیت دارد؛ یعنی باید با باورهای حاکم مربوط به منبع اقتدار هم‌نوا و سازگار باشد. به عبارت دیگر، قدرت تا آن اندازه مشروعیت دارد که قوانین آن برحسب باورهای مشترک قابل توجیه باشد؛ لذا برای توجیه قوانین باید سراغ منبع اقتدارآمیزی رفت که قوانین از آن برداشت می‌شوند. این منبع خواه سنت، فرمان الهی، آموزه علمی، اراده مردمی و خواه هرچیز دیگری باشد، دربرگیرنده منبع نهایی است که به قوانین و نظام قانونی جامعه اقتدار می‌بخشد. ولی این مؤلفه نیز باید به تأیید مردم یا نمایندگان آن‌ها برسد تا بتواند به قدرت مشروعیت لازم را بدهد. لذا منظور از قانونمندی، قوانینی است که با توجه به ارزش‌ها و باورهای آن جامعه و مبتنی بر خرد همگانی^۱، آزادانه، آگاهانه و عقلانی از سوی عرف و اکثریت جامعه پذیرفته شده باشد (صدرا، ۱۳۸۷، ص ۷۳). نکته اصلی در خصوص قوانین اجتماعی، خواه عرفی و خواه مکتوب، آن است که آن‌ها دارای یک فشار و نیروی هنجاری هستند، نه تنها درباره منع و جلوگیری کردن ما از برخی اقدامات، بلکه در زمینه تعیین وظایف و تکلیف‌ها نسبت به دیگران و اعطای حقوق و شایستگی‌هایی که رعایت آن‌ها را از سوی دیگران نسبت به خود انتظار داریم. همان‌طور که قدرت، خود از طریق قوانین محروم‌سازی به وجود می‌آیند، به همان صورت از طریق همین قواعد مشروع می‌شوند، زیرا آن‌ها به صاحبان قدرت این حق را می‌دهند که از دیگران بخواهند به امتیازات انحصاری که پایه و اساس قدرتشان است، احترام بگذارند. به عبارت دیگر، خود قوانین که در وهله نخست منابع و فعالیت‌ها و مناصب را به عنوان یک ابزار قدرت درمی‌آورند، به مشروعیت‌سازی آن‌ها به عنوان اشکال قدرت نیز کمک می‌کنند و از آنجا که حکومت‌ها در پی ثبات و تداوم خود هستند، سعی دارند که حقانیت پیوندزده به مقبولیت را در قالب قانون تثبیت کرده، آن را به تصویب برسانند و با این روش به حکومت خود دوام بخشند. البته هر نظام سیاسی بر آن است که قدرت خود را قانونی جلوه دهد؛ لذا اگر قدرت به دست آمده خلاف قانون باشد، سعی دارد قانون را جعل و تعدیل کند، چون قانون قدرت را به رسمیت می‌شناسد و در تداوم و تثبیت آن نقش عمده‌ای دارد (پوجی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸). با قانونی شدن قدرت، حاکمیت ثبات می‌یابد و تداوم آن تأمین می‌گردد؛ یعنی «قدرت حاکمیت شخصی» را به سمت «قدرت حاکمیت نهاد» سوق می‌دهد و عمر قدرت حاکمیت را از عمر زمامداران طولانی‌تر می‌سازد. برای همین، یکی از کارهایی که حکومت‌ها پس از به قدرت رسیدن برای نهادینه کردن آن انجام می‌دهند، استوار کردن قدرت در قالب حقوق است تا قدرت قوام و دوام پیدا کند. بنابراین قدرت در فرایند استقرار، خودبه‌خود به سوی حقوقی کردن عملکرد خود پیش می‌رود و ضمن تحمیل قواعد رفتاری بر فرمانروایان، چاره‌ای ندارد

1. Commence sense .

جز آنکه محدودیت‌هایی را که ناشی از طبع نظم‌آفرین حقوق است، تحمل کند (قاضی، ۱۳۸۱، ص ۲۴). پس عنصر دیگری را به عنوان قانونمندی می‌توان مطرح کرد. چنانچه در تعریف لغوی مشروعیت می‌توان مشاهده کرد، یکی از معانی آن قانونی بودن و مطابق قانون بودن است، از این رو، برخی مشروعیت را با قانونی بودن یکسان فرض کرده‌اند (فرو، ۱۳۷۰، ص ۱۷۲). در این بعد از مشروعیت، قدرت در جایی مشروع محسوب می‌شود که کسب و اعمال آن منطبق و موافق با قانون موجود باشد. لذا یکی از ابعاد مشروعیت این است که آن را از طریق قانون به دست آورده باشد و در چارچوب قانون اعمال کند.

البته قانونمندی هم مانند عناصر دیگر فقط دربرگیرنده یک بعد از مشروعیت و یک شرط لازم برای آن می‌باشد و نه شرط کافی. در ضمن قانون همیشه مفهوم الزام و اجبار را به همراه دارد (لاریجانی، ۱۳۷۲، ص ۵۲)؛ درحالی‌که مشروعیت در رتبه مقدم و برای توجیه اجبار و تحمیل اراده‌ای خاص می‌باشد. ممکن است حاکمیت و نظام سیاسی کاملاً قانونی باشد، بدون آنکه مشروعیت داشته باشد، چون قانونی بودن با مشروعیت همیشه همراه و همگام نیست و نباید آن دو را یکی بدانیم؛ لذا این مؤلفه مانند حقانیت و مقبولیت فقط یک پایه از مشروعیت است. به این ترتیب، شاید بتوان گفت که به هیچ‌روی قانونمندی و مشروعیت همیشه همراه و همگام نبوده‌اند، چون مشروعیت از قانون دامنۀ گسترده‌تری دارد (موسوی، ص ۱۱۲). لذا قانونمندی یک پایه از مشروعیت می‌باشد و قوانین قدرت، خود به توجیه شدن نیاز دارند؛ ولو اینکه ریشه‌دار و قدیمی باشند (بیتنام، ۱۳۸۲، ص ۱۵۶).

بنابراین، در نتیجه‌گیری می‌توانیم بگوییم که نخستین شیوه دفاع از مشروعیت دولت، مجموعه ترتیبات نهادی و اقدامات در نظر گرفته‌شده برای حمایت از «اصل حاکمیت قانون» در خصوص دستیابی به قدرت دولت و اعمال آن است. آلموند در این باره معتقد است «اگر شهروندان باور داشته باشند که باید از قوانین اطاعت کنند در این صورت مشروعیت حکومت چشمگیر است اما اگر آنان هیچ دلیلی برای اطاعت نیابند یا فقط از روی ترس اطاعت کنند مشروعیت حکومت پایین است» (آلموند، ۱۳۷۶، ص ۷۲).

اما مسئله مشروعیت در اینجا پایان نمی‌یابد؛ یعنی این مؤلفه هم مانند دیگر مؤلفه‌های یادشده، قادر به مشروعیت بخشیدن به قدرت نیست. قانونمندی به‌تنهایی نمی‌تواند یک معیار کاملاً مناسب و کافی برای مشروعیت فراهم سازد. پس «مطلق قانون به‌تنهایی مشروعیت‌آور نیست» (صدرا، ۱۳۸۷، ص ۷۲)؛ لذا باید به قانونمندی در کنار مؤلفه‌های دیگر توجه شود.

۵. کارآمدی و مشروعیت

پس از تشکیل حکومت‌ها و شکل‌دهی قوانین و تصویب آن، مسئله دیگری پدید می‌آید و آن تداوم و ادامه حکومت می‌باشد که چگونه یک حکومت مشروعیت خود را بازتولید کند که در اینجا عنصر دیگری بر مؤلفه‌های مشروعیت اضافه می‌شود و آن عنصر کارآمدی است. در اینجا به روابط قدرت به عنوان فرایند جاری نظر می‌شود و این پرسش محوری مطرح می‌گردد که چگونه مشروعیت در درون جوامع مفروض حفظ و بازتولید می‌شود؛ نه این پرسش که چگونه مشروعیت ممکن است به وجود آمده باشد.

یکی از اساسی‌ترین خصوصیات دولت مدرن، تفاوت قائل شدن میان منافع عمومی و منافع گروهی یا شخص است. تمام نظام‌های قدرت به توجیه‌سازی بر حسب تأمین منافع فرودستان و فرادستان و پاسخ‌گویی به احتیاجات لازم برای کل جامعه نیازمندند. تفاوت میان دولت سنتی و مدرن در این خصوص آن نیست که دولت سنتی با توجه به وجود حفاظت و مراقبت خصوصی حکمران، هیچ وظیفه و مأموریتی نسبت به خدمت عمومی نداشت، بلکه دولت یادشده وظایف عمومی را تا حد زیادی مطابق منابع خصوصی انجام می‌داد و هیچ تمایز روشن و بارزی بین عمومی و خصوصی در زمینه امور مالی، قلمرو یا حتی شخص حکمران وجود نداشت. برعکس فلسفه وجودی دولت مدرن، با توجه به اینکه به یک تمایز جدی میان حوزه‌های عمومی و خصوصی و منافع مربوط به هریک استوار است، کمک به تأمین احتیاجات عمومی از طریق ابزارهای صرفاً عمومی است و لذا تمام جنبه‌های قانون، سیاست‌گذاری و بودجه باید معیار نفع عمومی را تأمین کنند و مطابق این امور، معیار یادشده قابل توجیه باشد (بیتهام، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰-۱۶۹).

پس باید نتیجه بگیریم که عملکرد دولت‌ها یکی از عوامل ایجاد مشروعیت است (لیست، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵۳). به گفته جورف روتشیلد: «عملکرد حکومت به مشروعیت حکومت کمک مهمی می‌کند و یک جزء لازم مشروعیت آن را تشکیل می‌دهد» (J.Rothschild, 1997, p.488). به این ترتیب، رابطه میان مشروعیت و کارآمدی^۱ و کارایی^۲ از اهمیتی حیاتی برخوردار است (مصلح‌زاده، ص ۳۳). کارآمدی درحقیقت بیانگر قابلیت و توانایی اداره هر کشور از سوی مدیران و کارگزاران شایسته آن است و ایفای بهینه کارویژه‌های دولت و کسب حداکثر رضایتمندی مردم را در پی دارد (<http://www.hawzah.net>). کارآمدی عبارت است از موفقیت در تحقق اهداف ازپیش تعیین‌شده با توجه به امکانات و با در نظر گرفتن موانع. کارآمدی مهم‌ترین مسئولیت مدیران است، زیرا اساساً در مدیریت، کارآمدی و کارایی رکن اصلی را ایفا می‌کند؛ چراکه در

1. Efficiency.
2. Effectiveness.

مدیریت، فرایند به‌کارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی، در برنامه‌ریزی و سازماندهی، بسیج منابع و امکانات، و هدایت و کنترل، در دستیابی به اهداف سازمانی بر اساس نظام ارزشی پذیرفته‌شده نقش اساسی دارد (رضائیان، ۱۳۷۹، ص ۶). نظام‌های سیاسی گسترده‌ترین و کلان‌ترین شکل نظام‌های مدیریتی هستند و دستیابی به حداکثر کارایی و کارآمدی نهادهای سیاسی، جزء اصلی‌ترین خواست این نظام‌هاست.

مبحث کارآمدی و کارایی در علم و عمل سیاست دارای جایگاه وزین و بااهمیتی است، زیرا در هر حال، هر نظام سیاسی، گسترده‌ترین و کلان‌ترین شکل یک نظام مدیریتی است و خواه و ناخواه دستیابی به حداکثر کارآمدی و کارایی این نهاد، جزء اصلی‌ترین خواست‌های هر سامانه سیاسی است. از دهه‌های گذشته و همراه با نضج نظریه‌های توسعه، مبحث کارآمدی به عنوان مؤلفه‌ای مشروعیت‌زا و مؤثر در استحکام و رشد و ترقی نظام‌های سیاسی و رافع خلل‌ها و بحران‌های سامانه‌ای (سیستمیک) اهمیتی روزافزون یافت و بررسی تعاملات این مفهوم با مفاهیم مهمی مانند مشروعیت در دستور کار اندیشمندانی مانند لیپست قرار گرفت یکی از کسانی که اولین بار در عرصه سیاست، مفهوم کارآمدی را استفاده کرد، سیمون مارتین لیپست بود. از دید وی، کارآمدی به معنی تحقق عینی یا توان سیستم در تحقق کارکردهای اساسی یک حکومت است؛ به‌گونه‌ای که بیشتر مردم و گروه‌های قدرتمند درون نظام سیاسی مانند اصناف بزرگ یا نیروهای مسلح تحقق آن را به‌طور ملموس مشاهده نمایند. به عقیده وی، برخلاف مشروعیت که مقوله‌ای ارزشی و ذهنی است، کارآمدی مقوله‌ای عینی و ابزاری است. برخلاف نظر لیپست، به نظر می‌رسد کارآمدی افزون بر آنکه مقوله‌ای عینی و ابزاری است که بر اساس آن، توان یک نظام سیاسی در حل مشکلات و رفع نیازهای اساسی جاری مدنظر است، در همین حال، تا حدی مقوله ذهنی و هنجاری نیز می‌باشد؛ چراکه به‌جز توان واقعی یک نظام سیاسی، مردم آن جامعه نیز باید به این ارزیابی برسند که نظام سیاسی موجود توانایی حل مشکلات و رفع نیازهای آن را دارد یا آنکه قصد نظام سیاسی موجود حل مشکلات و رفع نیازهای اساسی آن‌ها می‌باشد. لیپست معتقد است که عملکرد ضعیف دولت باعث کاهش اعتماد مردم به دولت می‌شود و طبعاً چون دولت اقدامات و برنامه‌های خود را از راه نهادهای اداری خود به‌اجرا درمی‌آورد. می‌توان پیش‌بینی نمود که کاهش اعتماد به نهادهای دولتی، اعتماد به مسئولان را نیز کاهش خواهد داد (یوسفی، ص ۱۲) و برعکس. لیپست در دایره‌المعارف دموکراسی می‌گوید: «ثبات یک نظام دموکراتیک نه‌تنها بستگی به کارایی سیستم در مرحله نوسازی جامعه دارد، بلکه به مشروعیت و مؤثر بودن نظام سیاسی نیز ارتباط پیدا می‌کند. منظور از مؤثر بودن، کارایی واقعی نظام سیاسی است، به‌نحوی که عملکردهای اصلی حکومت در جهت ارضای نیازها و انتظارات جامعه باشد. مؤثر بودن یک نظام سیاسی دموکراتیک توسط

بروکراسی و نظام تصمیم‌گیری کارآمد که قادر به حل معضلات سیاسی باشد، سنجیده می‌شود... مشروعیت به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و حفظ اعتقاد به این اصل است که نهادهای سیاسی موجود به منظور رفع نیازهای جامعه می‌باشد. مشروعیت نظام‌های سیاسی معاصر بیشتر معلول موفقیت آن‌ها در حل و فصل اختلافات درونی سیستم‌ها و از میان بردن تفرقه در جامعه است (لیپست، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵۰). کارآیی را توانایی نظام سیاسی برای بسیج منابع در جهت انجام کارویژه‌های خود به‌طور موفقیت‌آمیز نیز تعریف کرده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۱، ص ۸۷). دیوید هلد بیان می‌دارد اگر تقاضاها و مطالبات مردم به نحو مطلوبی برآورده نشود، دولت با بحران‌های مشروعیت و عصیان روبه‌رو خواهد شد (نقیب‌زاده، ص ۱۶۱). اکشتاین نیز کارایی را در مفهوم اقتصادی آن در نظر می‌گیرد. وی کارایی اقتصادی را در مشروعیت مهم دانسته و بحران رژیم را در رکود اقتصادی می‌داند (دوگان، ۱۳۷۴، ص ۹). اودانل هم در این باره بیان می‌دارد: «پس از تأسیس یک ساختار نوین اجتماعی، چنانچه نظام نوین به‌منظور کسب مشروعیت، مبتنی بر ارزش‌های جدید، قادر نباشد انتظارات گروه‌های عمده را (در چارچوب کارآمدی) در یک گروه نسبتاً طولانی و مستمر برآورده سازد، بحران‌های جدید مشروعیت شکل می‌گیرد. از طرفی دیگر، کارآمدی مستمر با گذشت چند نسل می‌تواند به یک نظام سیاسی مشروعیت ببخشد. این کارایی عمدتاً به مفهوم تأمین منافع مادی و اقتصادی و نیز وجود ابزارها و نهادهای لازم برای این کار است» (مصلح‌زاده، ص ۷۳۰). دیوید هیوم نیز در همین خصوص می‌گوید: «ظاهراً هیچ اصل دیگری غیر از منفعت وجود ندارد و منفعت در درجه اول مورد اطاعت از حکومت می‌گردد. پس هرگاه منفعت به هر میزانی و در موارد قابل ملاحظه قطع گردد، تعهد نسبت به اطاعت باید متوقف شود» (راش، ۱۳۷۷، ص ۵۷). یورگن هابرماس در این باره بیان می‌کند، مشروعیت دولت در مقام یک دستگاه اداری صرفاً از کارایی آن ناشی می‌شود. او مشروعیت را در کارایی دولت در اجرای وظیفه‌هایش می‌بیند. مشروعیت به عقیده او، از طرفی از اجرای وظیفه‌های دولت به‌منظور غلبه بر تضادهای نظام اجتماعی ناشی می‌شود و از طرف دیگر از یک ساختار سیاسی حاصل می‌گردد که در آن گرایش‌های دموکراتیک رادیکال به صورت بحث‌های عمومی به قصد دستیابی به اعتقاد مشترک تحقق پیدا می‌کند (پهلوان، ۱۳۷۴، ص ۳۶-۳۷) یا آلاکاپا اظهار داشته است که حاکمیت اخلاقی می‌تواند از طریق عملکرد و کارآمدی ایجاد شود؛ چراکه تمرکز عظیم قدرت در دولت نمی‌تواند موجه گردد جز با استفاده این قدرت در راستای منافع جمعی جامعه سیاسی (Alagappa, 1995, 61). این مؤلفه به حدی مهم و مؤثر است که برخی از نویسندگان در تعریف مشروعیت اذعان می‌کنند که «مشروعیت، حاصل کارایی و قاطعیت نظام سیاسی در درازمدت است» (ابوالحمد، بی‌تا، ص ۲۵۶)؛ به عبارتی این مؤلفه از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد که بر اساس اظهارات بسیاری از جامعه‌شناسان،

نمی‌توان مشروعیت و کارآمدی نظام قدرت را تفکیک کرد (بیتهام، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸). اگر نظامی در عمل کارآمدی خود را از دست بدهد، زمینه ایجاد تردید در مبانی نظری مشروعیت نظام نیز فراهم می‌شود. لوسین پای در بررسی عوامل بحران مشروعیت، چهار منبع اصلی را شناسایی می‌کند که همه این عوامل می‌تواند در خصوص کارایی و کارآمدی مد نظر قرار گیرد:

اولین آن‌ها، شکست نهادهای حکومتی است که به دلیل نیازهای متعارض یا ناکارا نمی‌توانند ادعای مشروعیت خود را در جامعه به اثبات برسانند.

دوم، واگرایی ساختارهای حکومتی به دلیل رقابت مفرط و غیرنهادینه قدرت. سوم، اینکه رهبران ملی و بخش‌های حکومتی اقتدار ممکن است به دلیل توجیحات و ادعای ایدئولوژیک یا عملکرد آن‌ها مبتنی بر مطالعات غیرقابل قبول تاریخی یا پیش‌بینی غلط از آینده توسعه، دچار فروپاشی شوند.

آخرین و شاید مهم‌ترین عامل بحران مشروعیت، آن است که جامعه‌پذیری مردم به صورت نامناسب شکل گرفته، احساسات آن‌ها درباره اقتدار در راستای تلاش‌های موجود کارایی نداشته باشد (pye, 1966, 139).

لذا به اینجا می‌رسیم که این تصور که اگر در یک نوبت و در یک مقطع زمانی، مشروعیت حکومتی از لحاظ فکری و نظری و نیز از دیدگاه سیاسی و فرهنگی به اثبات رسید، این به آن مفهوم نیست که برای همیشه مشروعیت آن نظام تضمین شده باشد. چون اساساً نیاز به مشروع شدن، کم‌وبیش بر اساس زمان‌ها به وجود می‌آید (باقری، ۱۳۸۸، ص ۲۳). به بیان بهتر، اگر حکومت با توجه به مطالب پیش‌گفته تشکیل شد، یعنی همه مؤلفه‌های یادشده را داشت، این مسئله به تشکیل حکومت خواهد انجامید. هرچند این نظام به مشروعیت دست پیدا کرده و فعلیت یافته است، ولی برای تداوم حاکمیت خود باید به بازتولید و در زمینه‌هایی حتی به بازسازی مشروعیت خود دست یازد که سیاست و برنامه‌های نظام برای تداوم، تقویت و استحکام حاکمیت مشروع در همین خصوص می‌باشد. همان‌طور که گفته شد، مشروعیت یک نظام مراحل دارد و در همه مراحل باید به گونه‌ای عمل شود که این رکن مهم در تزلزل قرار نگیرد. چون مشروعیت یک برآیند و مفهومی پویاست و به مرور زمان دچار تغییر و تحول می‌شود و همه این تغییر و تحول به مسئله کارآمدی ختم می‌گردد. البته گفتنی است که ناکارایی در وهله اول شکست و ناکامی حکومت محسوب می‌شود و نه دولت. تا وقتی که این ناکامی‌ها به شخصیت و کارکرد افراد مربوط می‌شود، لطمه‌ای به مجموعه نظام سیاسی وارد نمی‌کند، اما اگر حکومت‌ها پی‌درپی تغییراتی را اعمال کنند و تغییرات آن‌ها نتواند در سامان دادن به امور موفق باشد و یا برای بهبودی وضعیت با توسل به قانون اساسی چشم‌انداز روشنی وجود نداشته باشد، در این صورت مشروعیت مجموعه نظام دچار تهدید می‌شود. پس ناکامی‌ها و

شکست‌های دولت‌ها (کابینه)، نخست به صاحب‌منصبان برمی‌گردد و لذا تمهیداتی اندیشیده شده، خواه از طریق رأی پارلمان و انتخابات مردمی، خواه از طریق بعضی فرایندهای کنارگذاردن محترمانه اعمال خواهد شد. چنین عزل‌هایی اطمینان می‌دهند که هرگونه ازدست رفتن اعتبار به اشخاص محدود می‌شود و به خود قوانین اساسی لطمه و زیانی نمی‌رساند. باوجوداین، اگر ناکامی‌ها و شکست‌های حکومت، مزمن و دائم باشند یا امید به اصلاح امور از طریق فرایند مبتنی بر قانون اساسی نامطمئن یا منفی گردد، دراین صورت، مشروعیت نظام سیاسی نیز سایش و افول خواهد یافت. لذا مشروعیت حکومت در هر شکلی که باشد، در صورت نداشتن کارایی از دست خواهد رفت و برعکس، کارآمدی مستمر با گذشت زمان می‌تواند به یک نظام سیاسی مقبولیت لازم را اعطا کند. در یک جمله می‌توان بیان کرد که هرچند به نظر برخی کارایی به مشروعیت سیاسی ختم نمی‌شود، ولی در این مسئله شکی وجود ندارد که در تمام نظام‌های سیاسی نداشتن کارایی به عدم مشروعیت خواهد انجامید.

۶. نتیجه

با توجه به مطالب مطرح‌شده، مشروعیت امری چندبعدی است و نه تک‌بعدی. براین اساس، منشأ مشروعیت می‌تواند رسوم و عادات، رضایت کنش‌های عاطفی یا توجیهاتی باشد که منشأ آن باورهای اجتماعی است و لذا با توجه به موضوعات زیر می‌توان قدرت سیاسی را مشروع تلقی کرد:

باورهای پذیرفته‌شده اجتماعی، اصل بنیادین و معتبر اقتدارند (حقانیت)؛
پذیرش و به رسمیت شناختن مقام‌های حاکم و ترجیح نظام حاکم بر نظام‌های دیگر
(مقبولیت)؛

تحصیل و اعمال قدرت سیاسی بر اساس قوانین رسمی (قانونمندی)؛
برآورده کردن نیازها و هدف‌های جامعه (کارآمدی).

تمام این اجزا به مشروعیت قدرت کمک می‌کنند؛ هرچند که میزان و اندازه کمک آن‌ها مسئله‌ای نسبی و متغیر خواهد بود. این عناصر به هر اندازه که وجود داشته باشند، قدرت نیز مشروع خواهد بود، و در صورت نبود آن به هر میزان، قدرت نیز مشروعیت خود را ازدست خواهد داد. این معیارها با هم موجبات حمایت تابعان قدرت از صاحبان قدرت و همکاری با آنها را فراهم می‌سازد. البته می‌توان گفت رژیم‌هایی هستند که فقط یکی از این مؤلفه‌ها را دارند، این رژیم‌ها بر روی یک پایه ایستاده‌اند و لذا برای تعادل در خصوص مشروعیت، پایه یادشده باید به‌طور فاحشی بزرگ شود که البته اگر این نوع رژیم‌ها تا حد زیادی آسیب‌پذیر می‌باشند.

باید نتیجه‌گیری کنیم «عناصر مطرح‌شده مکمل یکدیگرند، لازم و ملزوم هم و در تعامل متقابل، زایایی پویا و پایا و بالنده‌ای قرار دارند. به‌نحوی که افزایش یکی، ارتقای دیگری را در پی داشته و برعکس، کاستی یکی کاهش دیگری را به دنبال دارد» (صدر، ۱۳۸۷، ص ۲۳۵).

سطوح چهارگانه پیش‌گفته، بدیل همدیگر نیستند. هیچ‌یک از عناصر یادشده به‌تنهایی قادر به ایجاد مشروعیت در حکومت نبوده، همگی در تحقق مشروعیت سهیم‌اند، و همین عوامل باعث شده مشروعیت «تعادل پیچیده‌ای» (بودن و یوریکو، ۱۳۸۵، ص ۵۳۰) از این عناصر باشد. با توجه به عناصر یاد شده، اگر حکومتی از طریق زور بر مسند قدرت قرار گیرد، نمی‌تواند مشروع باشد چون غیرقانونی است. به بیان دیگر، در این شرایط، عده‌ای با نقض قوانین موجود قدرت را قبضه می‌کنند، یا هنگامی که باورهای متغیر اجتماعی از ترتیبات نهادی موجود فاصله بگیرند و از آن‌ها حمایت نکنند، و یا در شرایطی که دیدگاه‌های مردم به‌شدت پراکنده است و آن‌ها درباره دولتی که باید پایبندش باشند اختلاف‌نظر دارند، و نیز اگر دولت در تأمین نیازهای اساسی مانند رفاه و امنیت ناتوان باشد، می‌توان گفت که چنین دولتی از مشروعیت محدود برخوردار است یا کسری مشروعیت دارد (بیتنام، ۱۳۸۲، ص ۱۵۰). کسری مشروعیت معمولاً فقط هنگامی احساس می‌شود که برخی ناتوانی‌های دولت در انجام وظایف خود، تردیدهای اساسی را نسبت به درستی منبع اقتدار دولت به‌وجود آورد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ابوالحمد عبدالحمید، مبانی سیاست، انتشارات توس، [بی‌تا].
۲. آلموند، گابریل (۱۳۷۶)، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۳. اکبری، کمال (۱۳۸۴)، مشروعیت و مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، نشر معارف.
۴. آندریان، چالز فرانکین (۱۳۵۱)، زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی، ترجمه مهدی تقوی، مؤسسه عالی امور حزبی.
۵. باقری، محمود (۱۳۸۸)، مکاتب فلسفی در حقوق بین‌الملل، نشر میزان.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی.
۷. بودن، ریمون و فرانسوا یوریکو (۱۳۸۵)، فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسن نیک‌گهر، فرهنگ معاصر.
۹. پوجی جیان فرانکو (۱۳۸۸)، نظریه‌های تشکیل دولت، راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، جلد اول، ویراسته کیت نش و اسکات الن، ترجمه قدیر نصیری، محمد علی قاسمی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۰. بیتنام، دیوید (۱۳۸۲)، مشروع‌سازی قدرت، ترجمه محمد عابدی اردکانی، یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
۱۱. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۴)، مشروعیت دولت مدرن، کیان، ش ۲۵، خرداد و تیر، سال پنجم.
۱۲. حسینی قائم‌مقامی، سیدعباس (۱۳۷۹)، قدرت و مشروعیت، تهران، مؤسسه انتشارات سوره.
۱۳. دوگان، ماتی (۱۳۷۴)، سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد، ترجمه پرویز بیران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۹۷-۹۸ سال دهم، ش یک و دو، مهر و آبان.
۱۴. راش، مایکل (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، سمت.
۱۵. رجایی، فرهنگ، ساختار دولت قدیم و جدید، راه نو، سال اول شماره ۱۵.
۱۶. رضاییان، علی (۱۳۷۹)، اصول مدیریت، تهران، سمت.

۱۷. رضائیان، علی (۱۳۸۵)، مبانی سازمان و مدیریت، تهران، انتشارات سمت.
۱۸. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶)، توسعه و تضاد، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. زارع، عباس (۱۳۸۰)، مبانی مشروعیت و قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران، مؤسسه فرهنگ و دانش.
۲۰. ساباین، جرج (۱۳۶۲)، تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه بهاء‌الدین بازارگارد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۲۱. شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۹)، سلسله‌های اسلامی در ایران و مسئله مشروعیت، اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال ۱۴، ش ۱۰ و ۹، خرداد و تیر.
۲۱. صدرا، علیرضا (۱۳۸۷)، مشروعیت سیاسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. فرنج، درک (۱۳۷۱)، فرهنگ توصیفی مدیریت، ترجمه صائبی، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۲۳. فره‌رو، گولیلمو (۱۳۷۰)، حاکمیت: فرشتگان محافظ مدنیت، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۴. فوزی، یحیی (۱۳۸۳)، چالش‌های اجتماعی انقلاب اسلامی در ایران، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، ش ۳.
۲۵. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، بایسته‌های حقوق اساسی، نشر میزان.
۲۶. گلرین، حسن (۱۳۶۸)، فرهنگ توصیفی لغات و اصطلاحات علوم اقتصادی، تهران، مرکز آموزش بانکداری.
۲۷. گولد جولیبوس و ویلیام ل. کولب (۱۳۷۶)، فرهنگ علوم اجتماعی، ویراستار محمد جواد زاهدی مازندرانی، انتشارات مازیار.
۲۸. لاریجانی، محمد جواد (۱۳۷۲)، نقد دینداری و مدرنیسم (مجموعه مقالات) چاپ اول، اطلاعات، ص ۵۲.
۲۹. لیست سیمور. م.، مشروعیت و کارآمدی، مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۱۸.
۳۰. لیست سیمور مارتین (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف دموکراسی، وزارت امور خارجه.
۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۲. مصلح‌زاده مصطفی، مشروعیت مدنی و مشروعیت فوق مدنی، تعارض یا همگرایی، مجموعه مقالات همایش تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی.
۳۳. موسوی، رضا، عقل و مشروعیت از نظر ماکس وبر و هابرماس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۲-۱۲۳.
۳۴. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۴)، درآمدی بر جامعه‌شناسی، انتشارات سمت.
۳۵. اسپرس، کارل (۱۳۶۳)، کنفسیوس، ترجمه احمد سمیعی، انتشارات خوارزمی.
۳۶. یوسفی علی، نتایج سنجش مشروعیت سیاسی دولت در سه شهر تهران، مشهد و یزد، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تربیت مدرس.

ب) خارجی

37. Alagappa, m (1995), political legitimacy in southeast,Asia.stanford,Stanford university press.
38. Rothshild J., (1997), "observation on political legitimacy in contemporary Europe" Political Science Quarterly, 92.
39. pye Lucian, (1966), communications and political development, New jersey.
40. Stryker, Robin: Rules, resources and legitimacy processes, some implication for social conflict. Order and chang.Ajs, Vol 99. No 4.
41. Zyman, Roxana (june 2007), Consolidating State Legitimacy through Citizen Engagement in Post-Communist Transition Lessons Learned from Central and Eastern Europe in undesa/dpadm
42. <http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=5564&id=53662>